

# روابط آمریکا و چین: از همکاری اقتصادی تا رقابت استراتژیک

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۱۰

پذیرش نهایی: ۹۵/۹/۲۰

سیدمحمد کشمیری\*<sup>۱</sup>

## چکیده

بسیاری روابط آمریکا و چین را مهم‌ترین روابط دوجانبه از منظر تأثیرات و پیامدهای آن بر سیاست و نظام بین‌الملل امروز و آینده دانسته‌اند. این برآورد درست است، زیرا این روابط از یک سو، تعامل استراتژیک میان دو ابرقدرت در عرصه نظام بین‌الملل در دوران پسا - جنگ سرد است و از سوی دیگر، مسائل هم‌گرایانه و واگرایانه متعددی در روابط جاری دو کشور وجود دارد، مسائلی که بالقوه می‌تواند فرایندهای کلان بین‌المللی را متأثر ساخته و بر موقعیت قدرت‌های برتر جهانی و آزادی عمل آنها تأثیرات مهمی برجای گذارد و دو کشور را به سمت یک نظام جهانی، با ماهیت مدل نظام دو - چندقطبی سوق دهد. از این رو، پایش تحولات روابط این دو بازیگر برتر می‌تواند در فهم روندهای سیاست بین‌الملل مؤثر واقع شود. بر این اساس مقاله حاضر، معطوف به واکاوی روابط آمریکا و چین در چارچوب فضای وابستگی متقابل و با تأکید بر مسائل مهم جاری در روابط دو کشور در قالب دو شکل همکاری و رقابت در دوره زمانی پسا - جنگ سرد است.

**کلیدواژه‌ها:** آمریکا؛ چین؛ وابستگی متقابل؛ رقابت؛ همکاری

<sup>۱</sup> - دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی؛ Email: m.keshmiri.phd@gmail.com

\*نویسنده مسئول

در این نوشتار به دنبال فهم و تبیین تحلیل روابط ایالات متحده آمریکا و چین در دوران پسا - جنگ سردیم؛ زیرا این روابط از یک سو، تعامل استراتژیک میان دو ابرقدرت در عرصه نظام بین‌الملل در دوران پسا - جنگ سرد است و از دیگر سو، مسائل هم‌گرایانه و واگرایانه متعددی در روابط جاری دو کشور وجود دارد، مسائلی که بالقوه می‌تواند فرایندهای کلان بین‌المللی را متأثر ساخته و بر موقعیت قدرت‌های برتر جهانی، ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و آزادی عمل آنها تأثیرات مهمی بر جای گذارد و دو کشور را به سمت یک نظام جهانی جدید با ماهیت مدل نظام دو - چندقطبی سوق دهد. بر این اساس مقاله حاضر در پی پاسخ به این سؤال اصلی و بررسی موضوع اصلی این نوشتار و استنتاج پاسخ سؤال محوری آن، مستلزم پاسخ به سؤال فرعی زیر است:

آیا روابط استراتژیک آمریکا و چین در جهت حرکت به یک نظم جهانی جدید گام برمی‌دارد؟ تغییر ساختار توزیع قدرت در نظام بین‌الملل کنونی به چه صورتی خواهد بود و الگوی حاکم و سازوکارهای تنظیم‌کننده بر این روابط بر چه مبنا و قاعده‌ای استوار است؟ در همین چارچوب فرضیه نوشتار حاضر این است که، در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد، هژمونی، رهبری اقتصادی و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرا از سوی آمریکا به پایان رسیده است و چین، اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند به‌عنوان بزرگ‌ترین بلوک تجاری جهان در کنار آمریکا، بیشترین نقش را در ثبات و تعادل بخشیدن به نظام در سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ایفا خواهد کرد. در همین راستا، ظهور چین در جایگاه ابرقدرتی، پیامدهای عمده‌ای برای مناطق نیمه‌پیرامونی یا پیرامونی در جهان خواهد داشت. در چنین شرایطی، الگوی حاکم بر روابط آمریکا و چین در قالب مدل همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک در دو سطح اقتصادی و سیاسی - امنیتی، به دو شکل همکاری و رقابت توأمان بوده و عامل وابستگی متقابل نیز به‌عنوان سازوکار تنظیم‌کننده در روابط دو کشور شناخته می‌شود که برمبنای آن، استراتژی پیوند جایگزین استراتژی تحمیل و اعمال زور می‌شود.

## ۱. چارچوب نظری

۱-۱. نظریه وابستگی متقابل پیچیده (تعریف، مفاهیم و گزاره‌ها)  
در این قسمت قصد داریم با استفاده از رویکرد نظری وابستگی متقابل پیچیده و

همچنین با بهره‌گیری از آمارهای کمی موجود، به شناخت نظری - تئوریک از روابط استراتژیک میان آمریکا و چین در دوران زمانی پسا - جنگ سرد، نائل شویم. رابرت کوهن و جوزف نای<sup>۱</sup> را مهم‌ترین و اصلی‌ترین پدیدآورندگان نظریه وابستگی متقابل می‌دانند. اندیشه آنان در پاره‌ای از کتب و تحلیل‌ها در گروه نظریه‌های کارکردگرا و در برخی از مباحث در گروه نظریه‌های هم‌گرایی دسته‌بندی می‌شود.

کوهن و نای در دهه ۱۹۷۰ کوشیدند با طرح نگرش‌هایی نو نشان دهند قالب فکری واقع‌گرایی تنها قالبی نیست که بتوان روابط بین‌الملل را براساس آن توضیح داد. آنان به چالش با رئالیسم و مفاهیم بنیادین آن پرداختند و کوشیدند تا با طرح مفهوم و چارچوب نظری وابستگی متقابل<sup>۲</sup> شیوه متفاوتی را برای فهم روابط بین‌الملل مطرح سازند. نظریه‌پردازی آنان زمانی آغاز شد که جنگ ویتنام با ناکامی ایالات متحده به‌عنوان برترین قدرت نظامی جهان پایان یافته بود، ناکارآمدی ابزار زور و اعمال قدرت نظامی مشخص شده بود، مسائل اقتصادی اهمیت فوق‌العاده خود را در روابط بین‌الملل به ظهور رسانده بود، آپک به‌عنوان قدرت جدید اقتصادی پدیدار گشته بود، نیکسون یک‌جانبه نظام مالی بین‌الملل و قرارداد برتن‌وودز را لغو کرده بود، اختلافات نظامی میان اعراب و اسرائیل پس از دو جنگ کاهش یافته و اختلافات تجاری میان آمریکا و ژاپن سربرآورده بود.

در این شرایط نای و کوهن اندیشیدند جهان در معرض دگرگونی بنیادی قرار گرفته و در جریان این دگرگونی، قاعده تعارض و تضارب و رویارویی مبتنی بر تخصم برای قدرت بیشتر جای خود را به وابستگی متقابل و همکاری می‌دهد. بنابراین دولت - ملت‌ها به تدریج رقبا و بازیگران بین‌المللی جدیدی را در کنار خود می‌یابند و بدین‌گونه هم بازیگران جهانی و هم قاعده رفتار آنها دگرگون می‌شود. مطالب فوق در کتاب قدرت و وابستگی متقابل<sup>۳</sup> که برای نخستین بار در سال ۱۹۷۷ به چاپ رسید، درج شد. در این کتاب تلاش شد تا نظریه رئالیسم مورد نقد قرار گرفته و مفاهیم جدید مطرح شده در قالب وابستگی متقابل با ارائه اطلاعات و داده‌های فراوان تجربی به اثبات برسد. به نظر آنان رئالیسم در دنیای وابستگی متقابل برای توضیح روابط بین‌الملل بسیار

1. Robert Keohane and Joseph Nye
2. interdependence
3. power and interdependence

محدود و ناکارآمد است. در نگرش واقع‌گرایانه، دولت - ملت تنها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل و زور و قدرت نظامی مهم‌ترین ابزار قابل استفاده در عرصه جهانی و برای پیش‌برد سیاست محسوب می‌شوند و همین امر نوعی سلسله‌مراتب جهانی را به وجود آورده و در ضمن مسائل نظامی - امنیتی را به مسائل اصلی روابط بین‌الملل تبدیل می‌کند. اما در دنیای وابستگی متقابل شرایط کاملاً متفاوت است. در این شرایط بازیگران مهمی به جز دولت - ملت‌ها وجود دارند. قدرت نظامی و اعمال زور تنها ابزار مفید، سودمند و اثرگذار در عرصه روابط بین‌الملل نیست و تأثیر و اهمیت خود را روز به روز بیشتر از دست می‌دهد و نظام سلسله‌مراتبی به‌گونه‌ای که رئالیسم بر آن اصرار دارد، رنگ می‌بازد. در این شرایط منابع موجود در عرصه جهانی توزیع شده و همکاری داوطلبانه جایگزین تعارض و مخاصمه می‌شود (Keohane and Nye, 1977: 5-35). مدل وابستگی متقابل گامی به جلو برای شناخت پدیده‌های جهانی فراتر از تعاملات دولت‌ها محسوب می‌شود. برخی از خصوصیات این مدل را در عناوین ذیل می‌توان خلاصه کرد:

۱. بازیگران روابط بین‌الملل تنها دولت‌ها نیستند؛ شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی بازیگران جدیدی هستند که در کنار دولت‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند.
۲. مسائل اساسی جهان دیگر تنها مسائل نظامی، امنیتی و استراتژیک نیست، بلکه مسائل اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و فرهنگی اهمیت بیشتری یافته‌اند. این دگرگونی حرکت ازسوی سیاست حاد<sup>۱</sup> بهسوی سیاست ملایم<sup>۲</sup> خوانده می‌شود. به همین دلیل نیز کاربرد زور و قدرت نظامی کمتر و همکاری‌های اقتصادی، اجتماعی بیشتر می‌شود.
۳. قاعده رفتار در عرصه جهانی از تعارض و مخاصمه به همکاری‌های فراملی تغییر کرده است. در شرایط وابستگی متقابل قاعده بازی دیگر بازی حاصل جمع صفر نیست، بلکه برد و باخت می‌تواند به‌طور یکسان برای همه طرف‌های بازی باشد. در روابط بین‌الملل برد یک بازیگر لزوماً به معنی باخت دیگری نیست و بازی جدید می‌تواند دو یا چند برنده و بازنده داشته باشد.

1. high politics  
2. low politics

۴. سلسله‌مراتب قدرت که مبتنی بر قدرت نظامی بود جای خود را به شبکه پیچیده‌ای از همکاری‌ها می‌دهد که دیگر سلسله‌مراتبی نیست (بزرگی، ۱۳۷۵: ۹۴۲).  
 نای و کوهن معتقدند با طرح مفهوم وابستگی متقابل مباحثه جدیدی را در عرصه روابط بین‌الملل آغاز کرده‌اند. مباحثه اول در روابط بین‌الملل بین ایدئالیست‌ها یا آرمان‌گرایان و رئالیست‌ها یا واقع‌گرایان بود. مباحثه دوم به لحاظ روش‌شناختی بین سنت‌گرایان و رفتارگرایان یا علم‌گرایان جدید درگرفت و از نظر آنان مباحثه سوم میان واقع‌گرایان، هواداران وابستگی متقابل و نیز رادیکال‌های منتقد در جریان است. واقع‌گرایی کوشید تا نشان دهد سیاست جهانی در وضعیت جنگی بالقوه قرار دارد و دولت‌ها دائماً در معرض منازعه و مخاصمه‌اند. البته نباید با ساده‌اندیشی پنداشت که جنگ و نظامی‌گری و مسائل امنیتی و استراتژیک از جهان رخت بر بسته است و همه جهانیان به این نتیجه رسیده‌اند که جنگ را کنار بگذارند و به سراغ همکاری‌های مبتنی بر وابستگی متقابل بروند. از نظر کوهن:

طبق تعبیر عمومی، وابستگی به معنای وضعیتی است که در آن یک دولت شدیداً تحت تأثیر نیروهای خارجی بوده یا کاملاً به وسیله آن شکل می‌گیرد. وابستگی متقابل نیز به عبارت ساده به معنای وابستگی دوطرفه است. وابستگی متقابل در سیاست جهانی به وضعیتی اشاره دارد که در آن بین کشورها یا بازیگران داخلی کشورهای مختلف تأثیرگذاری متقابل وجود دارد. این تأثیرگذاری‌ها اغلب از مبادلات بین‌المللی - نقل و انتقال پول، کالا، افراد و پیام در سطح بین‌المللی - ریشه می‌گیرد. این مبادلات پس از جنگ جهانی دوم افزایش شدیدی یافته و در دهه‌های اخیر شاهد گرایشی کلی به سوی مضاعف شدن هر ۱۰ سال یک‌بار بسیاری از اشکال پیوند متقابل انسان‌ها در فراسوی مرزهای ملی بوده‌ایم (بزرگی، ۱۳۷۵: ۹۴۳).

نای و کوهن نظریه خود را با طرح مفهوم وابستگی متقابل پیچیده<sup>۱</sup> تکامل بخشیدند؛ وابستگی متقابل پیچیده از نظر ایشان یک نوع آرمانی در مقابل نوع آرمانی واقع‌گرایی یعنی منازعه دایمی برای افزایش برتری است. از نظر کوهن و نای وابستگی متقابل پیچیده سه ویژگی اساسی دارد:

۱. مجاری چندگانه میان جوامع ارتباط برقرار می‌کند، این مجاری عبارت‌اند

1. complex interdependence

از: روابط غیررسمی میان نخبگان دولتی و ترتیبات رسمی وزارتخانه‌های امور خارجه، روابط غیررسمی میان نخبگان غیردولتی (روابط رودررو و ارتباطات دور برد) و سازمان‌های فراملی (مثل بانک‌ها یا شرکت‌های چندملیتی).

۲. مفاهیم روابط بین دولتی از مسائل گوناگونی تشکیل می‌شود که بر آنها نوعی سلسله‌مراتب روشن یا ثابت حاکم نیست، بدین معنی که امنیت نظامی همواره در رأس مسائل قرار ندارد.

۳. در چارچوب منطقه یا مسائلی که وابستگی متقابل پیچیده بر آنها حاکم است، دولت‌ها به کاربرد نیروی نظامی علیه یکدیگر متوسل نمی‌شوند، ولی در روابط بین این دولت‌ها در زمینه مسائل دیگر یا در روابط آنها با دولت‌های خارج از منطقه مذکور، نیروی نظامی ممکن است اهمیت داشته باشد (سلیمی، ۱۳۸۴: ۶۵). این سه ویژگی اصلی، فرایندهای سیاسی و جهانی متمایزی را به وجود می‌آورد که منابع قدرت را به قدرت به‌عنوان نیروی کنترل نتایج تبدیل می‌کند. برای مثال «استراتژی‌های پیوند<sup>۱</sup>»، جایگزین استراتژی‌های تحمیل و اعمال زور می‌شود؛ وقتی اعمال قدرت نظامی تنها راه پیشبرد و اهداف سیاست خارجی نیست، ایجاد پیوندهای اقتصادی و اجتماعی بین بازیگران مختلف روابط بین‌الملل به بهترین طریق دستیابی به اهداف خارجی بدل خواهد شد، شبکه‌های سیاستگذاری فرادولتی و فراملی نقش اساسی را در شکل دادن به رفتارهای جهانی بازیگران ایفا می‌کنند و نقش مستقل سازمان‌های بین‌المللی در این زمان برخلاف نظر واقع‌گرایان گسترش می‌یابد.

همچنین براساس نظریه نای و کوهن، هژمونی و تفوق یک قدرت بر مبنای قدرت نظامی در دنیای وابستگی متقابل به پایان رسیده است، این معنایی است که کوهن در کتاب پس از هژمونی<sup>۲</sup> قصد بیان آن را دارد. به نظر او، دیگر نمی‌توان جهان را براساس نظام سلسله‌مراتبی یک دولت هژمون در رأس آن قرار داد. در دنیای جدید، دنیای وابستگی متقابل مجموعه‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی است که در آن شبکه‌های پیچیده‌ای از همکاری و تعامل و تعارض وجود دارد که هیچ قدرت برتر و مسلطی در آن قابل تشخیص نیست (Keohane, 1984: 365).

به عقیده وی، جهان به تدریج به سوی هم‌گرایی می‌رود، البته هم‌گرایی مورد

1. link strategy  
2. after hegemony

نظر نای و کوهن با هم‌گرایی مورد نظر کارل دویچ و ارنست هاس تا حدودی متفاوت است. آنان اصطلاح هم‌گرایی را به معنای «هر درجه‌ای از همبستگی بین بازیگران از این یا آن جنبه به کار می‌برند»، زیرا با این معنای هم‌گرایی، انواع مختلف آن مثل هم‌گرایی اقتصادی، اجتماعی، سیاستگذاری و نهادی در حال شکل گرفتن است. در عرصه اقتصادی منظور از هم‌گرایی صرفاً افزایش حجم مبادلات یا شکل‌گیری نهادهای مشترک تصمیم‌گیری نیست. ممکن است سطح و حجم مبادلات اقتصادی بین دو یا چند کشور افزایش نیابد، اما وابستگی متقابل و هم‌گرایی آنها بیشتر شود، معیاری که در این زمینه ارائه می‌شود معیار حساسیت<sup>۱</sup> است؛ حساسیت به این معنا که تحولات و روابط اقتصادی چند بازیگر بین‌المللی اهمیت و تأثیر فوق‌العاده‌ای برای دیگری دارد.

در این قالب، ممکن است حجم مبادلات در کشور تغییری نکنند، اما اهمیت، تأثیر و حساسیت مبادله برای آنها افزایش یابد و این به معنای افزایش وابستگی متقابل میان آنهاست. این امر به تدریج موجب می‌شود درجه‌ای از همبستگی میان بازیگران اقتصادی شکل گیرد، زیرا آسیب‌پذیری آنها از هم بالا می‌رود و افزایش میزان همبستگی پیوند می‌تواند به افزایش منافع آنها بیانجامد (Keohane, 1984: 366-368).

بنابراین، هم‌گرایی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در مناطقی که سطوح بالاتری از تأثیرگذاری و حساسیت در آن وجود دارد، می‌تواند به شکل‌گیری روند سیاسی و نیز نهادهای مشترک سیاستگذاری منجر شود. همان‌گونه که در اروپا به تدریج و به‌رغم وجود منازعات مختلف، نهاد اتحادیه اروپا شکل گرفت. همچنین پیدایش و قدرت‌یابی تدریجی ناتو، موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، نمونه‌های بارزی از شکل‌گیری هم‌گرایی در عرصه‌های نهادی و تصمیم‌گیری هستند (Keohane, 1984: 396).

درحقیقت، مفروضات محوری در رویکرد نظری وابستگی متقابل پیچیده را می‌توان در قالب این سه گزاره اصلی تعریف و خلاصه کرد:

**گزاره اول:** اگر کانال‌های متعدد ارتباطی یا مجاری چندگانه میان دولت‌ها وجود داشته باشد، از میزان خشونت در روابط کاسته می‌شود، زیرا گسستن روابط برای همه طرف‌ها پرهزینه و غیرعقلانی تلقی می‌شود و این عاملی برای همکاری

1. senseivity

بین‌المللی در میان دولت‌ها در سطوح سه‌گانه: ابرقدرت‌ها، قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای است.

**گزاره دوم:** اگر سلسله‌مراتب روشنی در موضوعات دستور کار بین‌المللی وجود نداشته باشد، ترتیب موضوعات براساس مسائل داخلی و بین‌المللی ناشی از وابستگی متقابل (به‌خصوص در حوزه اقتصاد)، تعیین می‌شود. تحت این شرایط، اهداف دولت‌ها تنوع پیدا می‌کند، یعنی دیگر هدف فائده و نهایی دولت‌ها امنیت نظامی نیست و اهدافی چون اهداف اقتصادی، رفاهی و زیست‌محیطی برای دولت‌ها اهمیت می‌یابد.

**گزاره سوم:** وابستگی متقابل میزان بالایی از عمل متقابل را سرعت می‌بخشد، در نتیجه اعمال قدرت یا تقابل نظامی از روابط میان دولت‌ها در دو سطح: ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ حذف و عنصر خویشتنداری سیاسی جایگزین آن می‌شود. بنابراین، در این شرایط عامل تعادل‌بخشی به نظام نه تقابل نظامی بلکه همکاری و اجماع در قالب وابستگی متقابل است (Rosecrance, 1969: 3).

بنابراین در مقاله حاضر، عامل وابستگی متقابل پیچیده به‌عنوان سازوکار تنظیم‌کننده در نظام بین‌الملل پسا - جنگ سرد شناخته می‌شود که بر مبنای آن استراتژی پیوند جایگزین استراتژی تحمیل و اعمال زور می‌شود و الگوی حاکم در روابط آمریکا و چین در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک قابل تعریف و مفهوم‌سازی است.

### ۱-۱-۱. گشتاری بر روابط آمریکا و چین

روابط آمریکا و چین در دهه‌های اخیر، فراز و نشیب‌های بسیاری به‌خود دیده است. به بیان دیگر، از زمان پیروزی انقلاب چین تاکنون، الگوهای مختلفی بر روابط دو کشور حاکم شده است که در دو مقطع زمانی جنگ سرد و پسا - جنگ سرد قابل بررسی و ارزیابی است:

۱-۱-۱-۱. دوران جنگ سرد: از تعارض و پیچیدگی به همکاری و عادی‌سازی روابط از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۱، روابط دو کشور در قالب تعارض و پیچیدگی قابل مفهوم‌بندی است. در این مقطع زمانی دو کشور در حوزه‌های موضوعی مختلف یکدیگر را به چالش کشیدند و حتی در مواردی مانند جنگ کره وارد نبرد با یکدیگر نیز شدند. در این برهه نخبگان فکری و اجرایی در چین، هویت خود را



بر مبنای دشمنی و ضدیت با ایالات متحده به‌عنوان یکدیگر، تعریف می‌کردند برای مثال، انقلابیون چینی آمریکا را ببر کاغذی می‌خواندند و حزب کمونیست چین هفته‌ای را به نام - هفته تنفر از آمریکا - در تقویم این کشور گنجانده بود که در آن تظاهرات سراسری علیه سیاست‌های ایالات متحده برگزار می‌شد (Zhu, 2006: 172). در هر صورت این دوران در اوایل دهه ۱۹۷۰ و با دیپلماسی پینگ‌پنگ به‌سر آمد. ژانویه ۱۹۶۹ تا فوریه ۱۹۷۲ دوره بسیار مهم و حساسی در روابط آمریکا و چین محسوب می‌شود، دوره‌ای که در آن پس از دو دهه تنش و درگیری میان دو کشور که تایوان، جنگ کره و ویتنام نمادهای بارز آن بودند، گام‌های اساسی به‌منظور برقراری روابط برداشته شد. وضعیت وخیم اقتصادی و سیاسی - امنیتی چین از یک‌سو و گرفتاری ایالات متحده در ویتنام را می‌توان از مهم‌ترین علل شکل‌گیری مذاکرات و سوق یافتن دو کشور به‌سوی برقراری روابط تلقی کرد.

از اواخر ۱۹۶۹ و اوائل ۱۹۷۰، تیم ریچارد نیکسون با مدیریت هنری کیسینجر، اقدامات مختلفی برای از سرگیری گفت‌وگوی مستقیم آمریکا و چین را که مدت‌های مدیدی معلق بود و قبلاً در سطح سفیر انجام می‌شد، پیگیری کرد. در این راستا، در سپتامبر ۱۹۶۹، وزارت امور خارجه آمریکا به سفیر خود در لهستان دستور داد تا با همتای چینی‌اش برای آغاز دور جدیدی از گفت‌وگوها تماس بگیرد (Sutter, 2010: 60).

در این راستا، کیسینجر در ژوئیه ۱۹۷۱ محرمانه از طریق پاکستان وارد پکن شد و دولت چین به‌تدریج مردم را برای دومین دیدار رسمی وی در اکتبر آماده کرد و متعاقب آن، بعد از ۲۰ سال ایالات متحده از فهرست تبلیغات منفی حزب کمونیست خارج شد. بنابراین از این مقطع تا پایان جنگ سرد، روابط دو کشور در قالب نوعی ائتلاف غیررسمی با محوریت مقابله با شوروی در جهت عادی‌سازی روابط قرار گرفت.

#### ۱-۱-۲. دوران پسا - جنگ سرد: الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نظام بین‌الملل دستخوش تغییر شد و دشمن مشترک دو کشور یعنی شوروی از میان رفت، از این رو به‌طبع الگوی حاکم بر روابط دو کشور نیز تغییر شکل یافت. در این راستا، در دهه ۱۹۹۰ به‌تدریج الگوی جدیدی در روابط دو کشور شکل گرفت که آن را

می‌توان در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک - رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان - مفهوم‌بندی و تعریف کرد. در قالب این الگو، دو کشور در حوزه‌های وسیعی با محوریت اقتصاد وارد همکاری، در حوزه‌های مهم دیگر از قبیل امنیت بین‌الملل وارد رقابت و در حوزه تأمین امنیت انرژی نیز از رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان پیروی می‌کنند. این الگو در دوران پسا - جنگ سرد، همچنان بر روابط دو کشور در حوزه‌های موضوعی مختلف در چارچوب وابستگی متقابل حاکم بوده است. حال در این قسمت از مقاله، روابط آمریکا و چین در دوران پسا - جنگ سرد را در دو سطح اقتصادی و سیاسی - امنیتی در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

## ۲-۱. سطح اقتصادی

یکی از وجوه پراهمیت این روابط، تعاملات اقتصادی و تجاری دو کشور است که در سال‌های اخیر به سرعت رو به گسترش و تعمیق گذاشته است. درحقیقت حجم بالای مبادلات تجاری دو کشور به اندازه‌ای بوده که وابستگی متقابل به‌عنوان اصل تنظیم‌کننده در روابط میان دو ابرقدرت در نظام بین‌الملل کنونی تعریف شده است. بر مبنای آخرین آمارها حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۱، به میزان ۵۰۳ میلیارد دلار بوده است، جالب آنکه در سال ۱۹۷۹ و در مقطع گشایش سفارتخانه‌های دو کشور در خاک یکدیگر، حجم مبادلات تجاری بین دو کشور تنها ۱۰۰ میلیون دلار بود (International Monteary Fund, 2012).

با این شرایط، آمریکا نیز منافع بسیار زیادی در تجارت با چین دارد: رشد صادرات آمریکا به چین دوبرابر رشد صادرات آمریکا به سایر کشورها بوده است و این میزان در سال ۲۰۱۳ بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار خواهد بود. در واقع، اهمیت چین برای ایالات متحده در ۲۰ سال گذشته به‌طور پیوسته در سیاست‌های راهبردی این کشور در نظام بین‌الملل رو به افزایش بوده است. طبق آمارهای رسمی وزارت خزانه‌داری آمریکا، چین به‌عنوان دومین شریک عمده تجاری برای آمریکا - حجم تجارت دو کشور در سال ۲۰۱۱، به میزان ۵۰۳ میلیارد دلار بوده است، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده واردات - در حدود ۱۷/۲ درصد از کل واردات آمریکا از جانب چین تأمین می‌شود و سومین بازار بزرگ صادرات ایالات متحده - میزان صادرات آمریکا به چین به میزان ۷/۱ درصد در سال ۲۰۱۲ است.

همچنین در سال ۲۰۱۱، چین به‌عنوان دومین بازار برای صادرات اقلام کشاورزی آمریکا محسوب شده است - این میزان صادرات معادل ۱۸/۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ بوده است (Lawrence and MacDonald, 2012: 24).

دقت در این داده‌ها سرعت رشد مبادلات تجاری دو کشور را بهتر نشان می‌دهد: از زمانی که چین در دسامبر ۲۰۱۱ به سازمان تجارت جهانی پیوست، تجارت میان چین و ایالات متحده به‌طور چشمگیری افزایش پیدا کرده است. در سال ۲۰۱۱، طبق داده‌های تجاری رسمی ایالات متحده، تجارت دوجانبه کالا با افزایش ۱۰ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۰، به ۵۰۳ میلیارد دلار رسیده، از این قرار که کل واردات ایالات متحده از چین بیش از ۳۹۹ میلیارد دلار - افزایش ۹/۴ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۰ و کل صادرات ایالات متحده به چین ۱۰۴ میلیارد دلار - افزایش ۱۳ درصدی نسبت به سال ۲۰۱۰ بوده است. گرچه صادرات به چین به رشد خود تا دوبرابر ادامه داد، ولی سرعت رشد در ۲۰۱۱ به‌طور قابل توجهی آهسته‌تر از سال ۲۰۱۰ - وقتی که صادرات ایالات متحده به چین تا ۳۲ درصد رشد کرد - بوده است. طبق داده‌های رسمی وزارت خزانه‌داری ایالات متحده، کسری تراز تجاری ایالات متحده با چین تا ۸/۲ درصد از سال ۲۰۱۰ افزایش یافت و به ۲۹۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ رسید.

در تجارت در بخش خدمات، ایالات متحده با ۱۶ میلیارد دلار صادرات به چین در سال ۲۰۰۹ (آخرین سالی که آمار ارقام آن در دسترس است) و ۸ میلیارد دلار واردات از چین، مازاد ۷/۵ میلیارد دلاری ایجاد کرد. درحقیقت، در سال ۱۹۹۵، صادرات کالایی آمریکا به چین تنها ۱۲ میلیارد دلار بود که این رقم در سال ۲۰۰۵، به ۴۱ میلیارد دلار و هم‌اکنون نیز به رقم ۱۰۴ میلیارد رسیده است. به همین دلیل چین در سالیان اخیر، همواره در میان پنج بازار صادراتی عمده ۴۰ ایالت آمریکا بوده است (Lawrence and MacDonald, 2012: 27).

اهمیت بازار چین برای آمریکا هنگامی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم، دولت اواما تلاش دارد تا در چهار سال آینده صادرات آمریکا را دوبرابر کند و طبیعی است که چین به‌عنوان بزرگ‌ترین بازار جهان، از اهمیتی ویژه برای آمریکا برخوردار است. مازاد تجارت چین از ناحیه تجارت با آمریکا در سال ۲۰۱۱، بالغ بر ۲۹۵ میلیارد دلار بوده است در همین زمینه چین

مدعی است اگر آمریکا ممنوعیت صدور فناوری‌های حساس به این کشور را لغو کند، به سرعت کسری تجاری آمریکا با چین جبران می‌شود.

سال	واردات ایالات متحده از چین	صادرات ایالات متحده به چین	کسری تراز تجاری ایالات متحده با چین
۱۹۹۵	۴۶ میلیارد دلار	۱۲ میلیارد دلار	۳۴ میلیارد دلار
۲۰۰۰	۱۰۰ میلیارد دلار	۱۶ میلیارد دلار	۸۴ میلیارد دلار
۲۰۰۵	۲۴۳ میلیارد دلار	۴۱ میلیارد دلار	۲۰۲ میلیارد دلار
۲۰۱۰	۳۶۵ میلیارد دلار	۹۲ میلیارد دلار	۲۷۳ میلیارد دلار
۲۰۱۱	۳۹۹ میلیارد دلار	۱۰۴ میلیارد دلار	۲۹۵ میلیارد دلار

منبع: داده‌های تجاری آمریکا، تنظیم شده توسط: خدمات اطلاعات تجارت جهانی.

Source: Breauf of Economic Analysis (2011).

### جدول ۱) مبادلات تجاری ایالات متحده با چین در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱

براساس آمارهای رسمی از سوی دولت چین، آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۰، در ۵۹ هزار پروژه به ارزش ۶۰/۵ میلیارد دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده است. در همین راستا، مقامات چینی مدعی‌اند که با این حجم سرمایه‌گذاری، چین در واقع به سودآورترین کشور برای سرمایه‌گذاران آمریکایی تبدیل شده است. براساس آمارها، به‌ازای هر یک درصد افزایش صادرات آمریکا به آسیا، ۱۰۰ هزار شغل در آمریکا تولید می‌شود. بر همین مبنا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱، از ناحیه افزایش صادرات آمریکا به چین، ۲/۸ میلیون شغل در آمریکا ایجاد شده است (Beech, 2012: 4). در حوزه مبادلات مالی نیز، چین در سپتامبر سال ۲۰۱۳ حدود ۱/۲۶ تریلیون دلار از اوراق قرضه آمریکا را خریداری کرده است. علاوه بر این، در سفر اخیر آقای شی جین پینگ معاون رئیس‌جمهور وقت چین به آمریکا (در ۱۳ فوریه ۲۰۱۲) ۷۰ موافقت‌نامه تجاری به ارزش ۴۵ میلیارد دلار میان دو کشور امضا شد. براساس برآوردها این توافقات زمینه را برای ایجاد ۲۳۵ هزار شغل جدید در آمریکا فراهم می‌کند. در این میان، مهم‌ترین توافق دو کشور نهایی شدن قرارداد خرید ۲۰۰ فروند هواپیمای بوئینگ به ارزش ۱۹ میلیارد دلار بود که قرار است تا سال ۲۰۱۳ به چین تحویل داده شود.

در هر صورت، پیچیدگی روابط اقتصادی دو کشور و مسائل گسترده مطرح در آن باعث شد تا بحث ایجاد چارچوبی برای مدیریت این روابط مطرح شود، چارچوبی که در قالب آن از یک سو، منافع مشترک ارتقا یابد و از سوی دیگر موانع و مشکلات آن روابط مرتفع شود. بر این اساس، اولین بار پیشنهاد رسمی برقراری گفت‌وگوی استراتژیک اقتصادی میان دو کشور در سال ۲۰۰۶، از سوی هوچین تائو، رئیس‌جمهور چین به جورج بوش ارائه شد که با موافقت وی اولین دور آن در همین سال، در دسامبر سال ۲۰۰۶ و در پکن برگزار شد. دور اول این گفت‌وگوها معطوف به روند توسعه چین و استراتژی توسعه اقتصادی آن بود و دو طرف در زمینه ارتقا تجارت، سرمایه‌گذاری، حفظ محیط زیست و توسعه پایدار به توافق رسیدند. دور دوم در ماه می سال ۲۰۰۷ در واشنگتن برگزار شد. در این نشست نیز طرفین درباره ارتقای مبادلات مالی، خطوط هوایی، انرژی و محیط زیست به تفاهم رسیده و برخی موافقت‌نامه‌ها را به امضا رساندند. در زمان ریاست جمهوری اوباما نیز این چارچوب، اساس همکاری‌های اقتصادی و تجاری بین دو کشور را تشکیل می‌دهد.

### ۳-۱. سطح سیاسی - امنیتی

از اواسط دهه ۱۹۹۰، مناسبات سیاسی و امنیتی میان آمریکا و چین در سطوح مختلف رو به افزایش بوده است. درحقیقت، هر دو کشور انگیزه‌های متعددی به برقراری همکاری‌های سیاسی و امنیتی در جهت نیل به اهداف خود داشتند، که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

- ترس از احتمال درگیر شدن نیروهای دو کشور بر اثر حادثه یا سوء برداشت و محاسبه نادرست؛

- تمایل به آگاهی از فعالیت‌ها و تأسیسات دفاعی یکدیگر؛

- علاقه شدید به ایجاد تحولات دلخواه در محیط امنیتی آسیا - پاسیفیک.

درحقیقت، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، روابط آمریکا و چین را دچار تحول کرد. بلافاصله پس از این حملات، چین تصمیم گرفت تا از فرصت به‌وجود آمده استفاده و نارضایتی خود از تروریسم بین‌المللی و حمایت خود از مردم آمریکا را در چارچوب استراتژی امنیتی اعلام کند. از نظر مقامات آمریکایی، چین می‌تواند با توجه به نقشی که در سازمان ملل دارد، از طریق تلاش‌های دوجانبه میان دو

کشور - مانند مورد کره شمالی - از طریق تلاش‌های چندجانبه به مبارزه با تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی به رهبری ایالات متحده کمک کند. البته آشکار است که چین در خط مقدم جبهه جنگ با تروریسم قرار ندارد.

### ۱-۳-۱. مسائل سیاسی - امنیتی موجود در روابط آمریکا و چین

#### ۱-۳-۱.۱. نوسازی ارتش چین

ایالات متحده از دیرباز درباره قصد اصلی چین در پس پرده نوسازی ارتش نگران بوده است. ارتش چین، با نام ارتش آزادی‌بخش خلق چین<sup>۱</sup>، با تکیه بر بیش از دو دهه افزایش پیوسته هزینه‌های نظامی، به سرعت به مدرن شدن ادامه می‌دهد. طبق گزارش وزارت دفاع آمریکا به کنگره در سال ۲۰۱۲ درباره تحولات امنیتی و نظامی که شامل کشور چین هم می‌شد، بودجه نظامی اعلام شده رسمی چین با در نظر گرفتن تورم، در دوره زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ سالانه به‌طور متوسط ۱۱/۸ درصد افزایش داشته است. در مارس ۲۰۱۲ چین اعلام کرد بودجه دفاعی‌اش برای سال ۲۰۱۲، ۱۰۶ میلیارد دلار خواهد بود که ۱۱/۲ درصد نسبت به سال ۲۰۱۱ افزایش داشته است و این بودجه در سال ۲۰۱۴ به ۱۳۰ میلیارد دلار رسید. پنتاگون معتقد است هزینه‌های نظامی واقعی چین در سال ۲۰۱۱ در محدوده ۱۲۰ تا ۱۸۰ میلیارد دلار بوده است.

پنتاگون در گزارش سال ۲۰۱۲ به کنگره، برنامه‌های مدرنیزاسیون نظامی چین با نام «بهبود ظرفیت ارتش آزادی‌بخش خلق چین برای مدیریت عملیات نظامی منطقه‌ای شدید شامل عملیات ضدمداخله را، به‌عنوان وظایف تعریف‌شده‌ای که برای جلوگیری از قدرت‌های نظامی خارجی (برای مثال ایالات متحده) از مداخله در کشمکش‌ها و همچنین جلوگیری از مقابله آنها در برابر صورت گرفتن اهداف نظامی چین، طراحی شده‌اند»، توصیف می‌کند. طبق این گزارش، دیگر اولویت‌های ارتش آزادی‌بخش خلق چین، ادعاهای منطقه‌ای و توسعه عملیات غیرجنگی شامل عملیات ضدزدی دریایی و ضدتروریسم، کمک‌های بشردوستانه و امدادرسانی در حوادث، حفظ صلح ملل متحد، حفاظت از مسیرهای دریایی و تأمین سرمایه‌های هوافضاست (Office of the Secretary of Defense, 2012: 6).

1. People's Liberation Army (PLA)

از جمله دیگر برنامه‌های تسلیحاتی چین که منجر به نگرانی مقامات کاخ سفید شده، تلاش برای توسعه موشک‌های بالستیک ضدکشتی با اصابت کشنده است که به نام DF-21D شناخته می‌شوند. گزارش پنتاگون توضیح می‌دهد که این موشک با هدف "قابلیت ارتش آزادیبخش خلق چین برای حمله به کشتی‌های عظیم، به‌ویژه ناو هواپیمابر در اقیانوس آرام غربی" فراهم شده است. چین همچنین نسل جدیدی از هواپیماهای جنگنده به نام J-20 را آزمایش کرده است، زبردربایی‌های شکاری غیراتمی از روسیه خریده و زبردربایی‌های تولید بومی نسل چهارم ساخته است و تولید هواپیماهای جنگنده ضربتی و هواپیماهای جنگنده دست‌ساز مدرن را افزایش داده است. اولین آزمایش دریایی ناو هواپیمابری که در سال ۱۹۹۸ از اکراین خریداری کرده و قبلاً به نام واریاژ شناخته می‌شد را انجام داده است. گزارش پنتاگون به کنگره پیش‌بینی می‌کند که اولین ناو تولید بومی چین در سال ۲۰۱۵ قابل استفاده خواهد بود. همچنین با تشخیص مرکزیت احتمالی عملیات سایبری، توانایی نظامی چین برای حملات و دفاع شبکه کامپیوتری نیز افزایش چشمگیری یافته است (Office of the Secretary of Defense., 2011: 33).

## ۲-۲-۱. منازعات منطقه انحصاری اقتصادی<sup>۱</sup> و قلمرو دریایی

ایالات متحده از تلاش‌های چین برای نگه داشتن هواپیماها و کشتی‌های نظامی آمریکا در خارج از آب‌ها و فضای هوایی منطقه انحصاری اقتصادی‌اش و اخیراً از ادعاهای گسترده‌تر چین در مورد حاکمیت قلمرو دریایی چین شرقی و جنوبی به شدت اظهار نگرانی کرده است. عملیات نظامی ایالات متحده در منطقه انحصاری اقتصادی چین مسئله‌ای که می‌تواند بزرگ‌ترین تهدید هر روزه را درباره مواجهه نظامی میان ایالات متحده و چین شکل دهد؛ اختلاف در اینکه آیا کنوانسیون ملل متحد در مورد حقوق دریاها به کشورهای ساحلی این اجازه را می‌دهد که عملیات نظامی خارجی در منطقه انحصاری اقتصادی خود انجام دهند؟ دیدگاه چین این است که طبق کنوانسیون ملل متحد در مورد حقوق دریاهای، انجام عملیات نظامی خارجی در منطقه انحصاری اقتصادی حق قانونی چین است این در حالی است که مقامات آمریکایی معتقدند حقوق بین‌الملل

1. Exclusive Economic Zone (EEZ)

همان‌طور که در کنوانسیون ملل متحد درباره حقوق دریاها بازتاب داده شده، به کشورهای ساحلی این حق را نمی‌دهد (Dutton, 2010: 16). در همین راستا، ایالات متحده به‌منظور تأمین منافع خود در این منطقه جغرافیایی، از دیرباز هواپیماها و کشتی‌های نظامی را در این ناحیه به‌کار انداخته است که مأموریت‌های نظارتی برای دیده‌بانی فعالیت‌ها و آرایش قشون نظامی چین، نقشه‌برداری از سطح اقیانوس و انجام مانورهای نظامی با هم‌پیمانان، انجام می‌دهند. همواره چین به این فعالیت‌ها از سوی ایالات متحده اعتراض کرده و گاهی به‌صورت عملی در برابر آن واکنش نشان داده است. به‌عنوان مثال، هواپیما و کشتی‌های چینی در ماه مارس ۲۰۰۱، مارس و می ۲۰۰۹ به کشتی‌های وابسته به نیروی دریایی ایالات متحده که در حال بازدید و انجام عملیات نقشه‌برداری اقیانوس در منطقه انحصاری اقتصادی آن کشور بودند، حمله کردند، و واقعه دیگر در ۱ آوریل ۲۰۱۱ که در آن یک هواپیمای نقشه‌برداری الکترونیک EP-3 نیروی دریایی ایالات متحده که در حال پرواز در فضای هوایی بین‌المللی حدود ۶۵ مایلی جنوب شرقی جزیره هاینان چین در دریای چین جنوبی بود، توسط هواپیماهای چینی رهش مسدود شد (Dutton, 2010: 34).

### دریای چین جنوبی<sup>۱</sup>

تنش‌ها بر سر ادعاهای سرزمینی در دریای چین جنوبی، به یک موضوع مهم امنیتی برای ایالات متحده در منطقه آسیا - پاسیفیک تبدیل شده است. در همین ارتباط دولت چین، رقابت گسترده‌ای در مورد مالکیت بخش وسیعی از قلمروی سرزمینی دریای چین جنوبی با کشورهای مالزی، فیلیپین و به‌خصوص ویتنام دارد. در جولای ۲۰۱۰ وزیر امور خارجه ایالات متحده، هیلاری کلینتون، به‌صراحت و آشکار به منافع آمریکا در دریای چین جنوبی اشاره کرده و حفاظت از آن را جزء سیاست‌های اصلی خود در منطقه آسیا - پاسیفیک دانست. درحقیقت، این دریا یک راه آبی استراتژیک مهم برای نیروی دریایی ایالات متحده محسوب می‌شود (Ring, 2012: 5-6).

در ژوئن ۲۰۱۲ ویتنام ادعای حقوقی مبنی بر حاکمیت بر دو مجموعه از رشته جزایر دریای چین جنوبی به نام‌های جزیره پاراسل و اسپارتلیس که در

1. South China Sea (SCS)



چین با نام شیشا و نانشا نامیده می‌شوند، را مطرح کرد. در همان روز، چین تأسیس شهر جدیدی بر یک جزیره از رشته جزایر پاراسل، به نام وودی آیلند با نام چینی یانگ‌ژینگ‌دائو را اعلام کرد که گفته می‌شود جزایر پاراسل، اسپارتلیس و مک کلسفیلد بانک که در چین با نام ژونگ‌شا نامیده می‌شود را نیز، اداره خواهد کرد. این شهر پایگاه نظامی نیز دارد. در ۳ آگوست ۲۰۱۲ وزارت امور خارجه آمریکا از اقدام چین در تأسیس شهر جدید و پایگاه نظامی در دریای جنوبی چین انتقاد کرد. آمریکا همچنین علاوه بر اعلام سیاست خود مبنی بر تجدید موازنه<sup>۱</sup> در منطقه آسیا - پاسیفیک که شامل برنامه‌هایی برای افزایش تعداد ناوهای جنگی ایالات متحده در آسیا - پاسیفیک از ۵۰ درصد به ۶۰ درصد می‌شود، همکاری نظامی با هر دو کشور فیلیپین و ویتنام را افزایش داده و تعهدات نظامی خود با همسایگان چین را تقویت کرده است (Ring, 2012: 28).

### دریای چین شرقی

در دریای چین شرقی، چین درگیر منازعات سرزمینی با ژاپن و تایوان بر سر حاکمیت بر جزایری است که در ژاپن به نام سنکاکو، در چین با نام دیائویو و در تایوان با نام دیائویوتای شناخته می‌شوند. در سپتامبر ۲۰۱۰ برخورد میان کشتی‌های گارد ساحلی ژاپن و کشتی ماهیگیری چینی در نزدیکی این جزایر و تصمیم ژاپن مبنی بر توقیف خدمه و بازداشت کاپیتان کشتی چین طبق قوانین ژاپن، منازعات سرزمینی را در سطح بحرانی منطقه‌ای و بین‌المللی ارتقا داد. متعاقب آن، آمریکا در یک اظهارنظر رسمی عنوان کرد در حالی که در برابر حاکمیت این جزایر موضع‌گیری نمی‌کند، ولی با توجه به پیمان امنیتی و استراتژیک با ژاپن از همه مناطق تحت مدیریت آن کشور شامل سنکاکو حفاظت می‌کند که این امر احتمال مواجهه ایالات متحده و چین را در این جزایر در سال‌های آتی افزایش می‌دهد. در پاسخ، وزیر خارجه چین اظهار داشت پیمان امنیتی ژاپن و ایالات متحده، یک «معامله خصوصی توسط ایالات متحده و ژاپن بر سر قلمرو چین در جزایر دیائویو در انتهای جنگ جهانی دوم بوده است و بنابراین غیرقانونی و غیرمعتبر است» (Xiaoning, 2012: 14).

## جاسوسی سایبری<sup>۱</sup>

موضوع جاسوسی سایبری به‌عنوان مسئله‌ای چالش‌برانگیز و در حال رشد در روابط ایالات متحده و چین است که به‌طور جدی از سوی هر دو کشور در حال پیگیری است. درحقیقت هر دو کشور در سال‌های آتی توجه بیشتری به افزایش نگرانی‌ها در باب امنیت در حوزه فضایی و سایبری خواهند داشت. در همین راستا، در ماه نوامبر ۲۰۱۱، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در گزارشی به‌کنگره نسبت به سوءاستفاده سرویس‌های جاسوسی بیگانه از فضای سایبری و سرقت اطلاعات حساس از شرکت‌های آمریکایی هشدار داد و اعلام کرد جاسوسان چینی و روسی فعالیت‌های خود را در این زمینه افزایش داده‌اند. در این گزارش ذکر شده است شناسایی جاسوسان سایبری به‌مراتب از شناسایی جاسوسان انسانی دشوارتر است. اندیشکده هریتیج در مقاله‌ای به قلم دیمیتری تیدف، سرپرست پروژه "یانگ لیدرز" در مؤسسه هریتیج، می‌نویسد: «در سوم ماه اکتبر، اف.بی.آی از کشف شبکه جاسوسی تکنولوژی‌های نظامی در آمریکا و دستگیری یازده تن در ارتباط با این شبکه خبر داد. به گفته مقامات ارشد سرویس‌های اطلاعاتی، چین در حال گسترش فعالیت‌های جاسوسی خود در سراسر جهان است. آمریکا و کشورهای غرب اروپا در صدر این فهرست قرار دارند. جاسوسان از شبکه‌های کامپیوتری بیشترین استفاده را می‌کنند. با وجود چنین شرایطی، هکرهای چینی که از بهترین هکرهای دنیا محسوب می‌شوند، می‌توانند در مدت زمانی کمتر از چند ثانیه حجم قابل توجهی از اطلاعات را سرقت کنند. این امر منجر به کاهش زمان و هزینه‌های نفوذ جاسوسان در بخش‌های مختلف شده است» (Wortzel, 2010: 22).

تجدید موازنه استراتژیک ایالات متحده در منطقه آسیا - پاسیفیک در پاییز ۲۰۱۱، دولت اوپاما اعلام کرد با وجود آرام‌تر شدن بحران در عراق و افغانستان، ایالات متحده توجه‌اش را به منطقه آسیا - پاسیفیک معطوف خواهد کرد. درحقیقت، تدوین راهبرد استراتژی دفاعی ایالات متحده در منطقه آسیا - پاسیفیک (در ژانویه ۲۰۱۲) تقویت اتحادهای استراتژیک ایالات متحده در منطقه - با ژاپن، کره جنوبی، استرالیا، فیلیپین، تایلند و بسط همکاری با شرکای

1. cyber espionage

در حال ظهور (از جمله هند) به منظور تضمین توانمندی‌های جمعی برای تأمین امنیت دسته‌جمعی در راستای منافع ملی است. در همین راستا، معاون رئیس‌جمهوری چین، شی‌جین‌پینگ - رهبر جدید حزب کمونیست و رئیس‌جمهوری جدید جمهوری خلق چین، طی سفرش به ایالات متحده در فوریه ۲۰۱۲ اظهار داشت: «چین از نقش سودمند ایالات متحده در ترویج صلح، ثبات و موفقیت در آسیا - پاسیفیک استقبال می‌کند. درعین حال ما امیدواریم ایالات متحده نیز به منافع و علایق چین و دیگر کشورها در منطقه احترام بگذارد» (Lampton, 2012: 22).

### روابط نظامی آمریکا و چین

تعهدات ایالات متحده آمریکا و چین در مسائل نظامی - امنیتی، به دلیل بدبینی و اکراه مقامات هر دو کشور نسبت به نیت و مقاصد یکدیگر، از تعهد به ایجاد یک ارتباط اطمینان‌بخش و مداوم در حوزه روابط نظامی، با چالش‌هایی روبه‌روست. درواقع یکی از دلایل تأکید مقامات دو کشور بر تمرکز در ایجاد اعتماد متقابل در روابط دوجانبه نظامی، به روابط سرد و گاهی تنش‌آلود دو کشور در سه سال اخیر برمی‌گردد. نشانه‌های این تنش و تعارض را در وهله اول در فروش تسلیحات ۶/۲ میلیارد دلاری به تایوان در سال ۲۰۰۹ که منجر به قطع گفت‌وگوهای نظامی دو کشور شد و در مراتب بعد دیدار دالایی لاما با اوباما، انتقاد آمریکا از وضعیت حقوق بشر چین، دعوای شرکت گوگل و دولت چین منجر به خاتمه فعالیت‌های این شرکت در سرزمین اصلی این کشور شد و طرح موضوع ایجاد پرده آهنین اینترنتی از سوی چین، می‌توان دید. علاوه بر این، در سطح افکار عمومی نیز مردم دو کشور نگرش چندان مثبتی به یکدیگر ندارند. برمبنای نظرسنجی مؤسسه پژوهشی پیو که اندکی قبل از سفر هوجین تائو به آمریکا منتشر شد، از هر پنج آمریکایی یک نفر چین را بزرگ‌ترین تهدید علیه آمریکا می‌داند. گزارش این مؤسسه که در آن به مهم‌ترین تهدیدات پیش روی آمریکا در دوران پساجنگ سرد پرداخته شده است، نشان می‌دهد از دهه ۱۹۹۰ به این سو، تعداد بیشتری از مردم آمریکا، چین را به‌عنوان مهم‌ترین تهدید علیه کشورشان تلقی می‌کنند. برمبنای داده‌های این گزارش، در سال ۱۹۹۰، ۸ درصد مردم آمریکا چین را مهم‌ترین تهدید علیه کشورشان می‌دانستند که این

رقم در سال ۲۰۰۱ به ۳۲ درصد و در سال ۲۰۱۱، به ۲۰ درصد رسیده است (Swaine, 2011: 55-76).

در هر صورت، روابط نظامی آمریکا و چین در مقایسه با روابط دو کشور در حوزه‌های موضوعی دیگر نظیر روابط دوجانبه اقتصادی از توسعه کمتری برخوردار بوده است. در بیانیه مشترک مقامات اجرایی ایالات متحده و چین در سال ۲۰۱۱ که به نام «رؤسای جمهور دو کشور» منتشر شد، هر دو کشور متعهد شدند در راستای تحکیم روابط دوجانبه و بهبود امنیت نظم جهانی به یک رابطه نظامی سالم، باثبات و مورد اطمینان برسند. درحقیقت، چنین تعهداتی از یک طرف، امنیت فکری مقامات نظامی هر دو کشور را در ارتباط با موضوعات مختلف افزایش می‌دهد و از طرف دیگر، سازوکارهایی برای جلوگیری از بحران در نظام بین‌الملل و مدیریت آن توسط هر دو کشور، فراهم می‌کند. (Office of the Secretary of Defense, 2012: 12).

در همین راستا، هر دو کشور از اواخر سال ۲۰۱۰ در زمینه ایجاد یک ارتباط گسترده‌تر پیشرفت‌هایی داشته‌اند. در سال ۲۰۱۱ و نیمه اول سال ۲۰۱۲، چین میزبان بازدیدهایی از جانب چندین مقام ارشد نظامی و دفاعی ایالات متحده بود و تعدادی مقام ارشد نظامی خود را نیز برای بازدید به ایالات متحده فرستاد. همچنین رهبران چین با طرح ایالات متحده برای گفت‌وگوی امنیت راهبردی<sup>۱</sup> موافقت کردند که این امر برای نخستین بار مقامات رسمی نظامی و غیرنظامی هر دو کشور را به منظور بحث درباره مسائل مهم و حساس، گرد هم آورد. نخستین نشست گفت‌وگوی امنیت راهبردی به منظور بهبود روابط نظامی به صورت فرعی در گفت‌وگوی اقتصادی و راهبردی<sup>۲</sup> در می ۲۰۱۱ در واشنگتن و دومین نشست نیز در می ۲۰۱۲ در بیجینگ برگزار شد (Swaine, 2011: 147-182).

#### موضوع برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که از آغاز هزاره جدید سبب نوعی از فرایند همکاری و رقابت میان ایالات متحده و چین شده موضوع برنامه هسته‌ای ایران و چگونگی واکنش و برخورد به آن است. درحقیقت، طی چند سال اخیر روابط

1. Strategic Security Dialogue (SSD)  
2. Strategic and Economic Dialogue (S & ED)

آمریکا و چین به‌طور هم‌زمان متضمن دو فرایند متعارض بوده است:

الف) همکاری در برخی از عرصه‌ها مانند همکاری‌های اقتصادی دوجانبه و در برخی از مسائل مهم بین‌المللی مرتبط با امنیت جهانی؛ چین به‌عنوان یکی از اعضای دائم شورای امنیت، برای ایفای نقش به‌عنوان یک ابرقدرت نسبت به مسائل مرتبط با امنیت جهانی خود را متعهد می‌داند و از این نظر ناگزیر به برخی همکاری‌ها با سایر اعضای این نهادهای بین‌المللی است.

ب) رقابت در برخی حوزه‌های استراتژیک در روابط دوجانبه منطقه‌ای و بین‌المللی؛ از زمان مطرح شدن موضوع هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۸۲، قدرت‌های بزرگ یعنی آمریکا، چین، اتحادیه اروپا و روسیه، بیشترین نقش را در این موضوع در سطح بین‌المللی داشته‌اند تا جایی که به‌نظر می‌رسد امکان مانور بازیگران منطقه‌ای در این مورد به حداقل رسیده است. از مذاکرات ایران و سه کشور اروپایی آلمان، فرانسه و انگلستان تا زمان شکل‌گیری گروه ۵+۱ در ژوئن ۲۰۰۶ و بعد از پیوستن آمریکا به اتحادیه اروپا در موضوع هسته‌ای ایران، قدرت‌های بزرگ نقش اصلی را در ارسال پرونده هسته‌ای ایران از شورای حکام به شورای امنیت و صدور سه قطعنامه تحریمی و یک قطعنامه بدون تحریم و یک بیانیه شورای امنیت ایفا کرده‌اند. با وجود این، بررسی دقیق‌تر رفتار این قدرت‌ها نشان می‌دهد افزون‌بر اشتراکات موجود در رفتارهای آنها در قبال برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، تفاوت‌هایی نیز در رفتار آنها دیده می‌شود. به تعبیر دیگر برای درک رفتار قدرت‌های بزرگ در قبال برنامه هسته‌ای ایران، باید دو عنصر تشابه و تفاوت در رفتار آنها را هم‌زمان مطالعه کرد.

سیاست خارجی چین در قبال برنامه هسته‌ای ایران همواره از یک مدل خاص که **جان گارور آن را "بازی دوگانه"** می‌نامد، پیروی کرده است. از یک‌سو این کشور تلاش کرده تا در همراهی با آمریکا ایران را به قواعد بین‌المللی از جمله معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای متعهد ساخته و فعالیت‌های هسته‌ای آن را در مسیری متناسب با هنجارهای پذیرفته شده قرار دهد. عقب‌نشینی پکن از همکاری هسته‌ای با ایران در سال ۱۹۹۷ تحت فشار ایالات متحده، رأی این کشور به تهدید بودن برنامه هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در سال ۲۰۰۶، رأی مثبت به مجموعه‌ای از قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران که تحریم‌هایی را به ایران تحمیل کرد از جمله این همراهی‌ها

با آمریکا در پرونده هسته‌ای ایران بوده است.

از طرف دیگر، مشارکت فعالانه در پروژه‌های انرژی ایران به ویژه بعد از استنکاف غرب و ژاپن از سرمایه‌گذاری در این حوزه‌ها، تعریف پرونده هسته‌ای ایران به عنوان چالش آمریکا با ایران و نه جامعه بین‌المللی با ایران و تبدیل شدن این کشور به دومین عرضه‌کننده تسلیحات به ایران در فاصله زمانی ۲۰۰۹ - ۲۰۰۲ براساس گزارش مؤسسه سیپری شواهدی از رویکرد عملگرایانه چین و حمایت آن از ایران در برخی مقاطع است (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۷-۲۶۶).

### مدیریت بحران کره شمالی

باتوجه به کارکرد و موقعیت چین به عنوان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده منابع سوخت و مواد غذایی کره شمالی و همچنین قدرتمندترین متحد سیاسی آن، ایالات متحده هنوز به فراخواندن چین به استفاده بیشتر از اهرم نفوذ خود در روابط با پیونگیانگ به منظور وادار کردن آن به خلع سلاح هسته‌ای و اجتناب از تحریک همسایگان - کره جنوبی و ژاپن، ادامه می‌دهد. در همین راستا، چین نیز از برخی تحریم‌های سازمان ملل متحد علیه کره شمالی حمایت کرده است. به عنوان مثال در آوریل ۲۰۱۲، چین از اظهارات رئیس شورای امنیت - البته نه به عنوان راه حل الزام‌آور - که کره شمالی را به شدت محکوم کرد، حمایت کرد. همچنین چین از قطعنامه‌های ۱۷۱۸ (سال ۲۰۰۶) و ۱۸۷۴ (سال ۲۰۰۹) سازمان ملل متحد علیه اقدامات کره شمالی مبنی بر آزمایش هسته‌ای، حمایت کرد (Nikitin, Chanlett-Avery and Manyin, 2010: 45).

بنابراین، برخلاف بحران تایوان که حوزه‌ای از رقابت و تعارض میان آمریکا و چین محسوب می‌شود، بحران کره شمالی در آغاز هزاره جدید به عنوان نمودی از همکاری دو طرف برای مدیریت یک چالش منطقه‌ای است. علاوه بر این، مسئله کره شمالی فراتر از روابط آمریکا و چین و شبه جزیره کره برای ماهیت تهدیدزا و امنیتی آن در سطح منطقه، ژاپن و روسیه را نیز درگیر خود کرده است و از زمان آغاز گفت و گوها برای خلع سلاح کره شمالی، این پنج کشور همواره در مرکز توجهات جهانی برای مدیریت این بحران بوده‌اند. با این شرایط، چین ناگزیر از ایفای نقش فعال و مهم به ویژه در ملزم کردن پیونگیانگ به مشارکت در گفت و گوهای ۶ جانبه از سال ۲۰۰۳ به بعد بوده است (Perlez, 2010: 22).

### ۱-۳-۲. روابط آمریکا و چین: حرکت به سمت یک نظم جهانی با ماهیت مدل نظام دو - چندقطبی

هنگامی که سخن از نظام بین‌الملل است یعنی با یک رهیافت سیستمی و کلان به تحولات نگریسته می‌شود. در چنین وضعیتی میزان توزیع قدرت میان واحدها و بازیگران - یعنی قطب‌بندی - شکل نظام و دگر‌دیسی‌های آن را نمایان می‌کند. بسیاری از پژوهشگران عرصه سیاست بین‌الملل درباره چگونگی نظام بین‌الملل کنونی هم‌نظر نیستند و طیف مختلفی از نظریات در این زمینه وجود دارد.

برای نمونه **ولفورت** هنوز نظام بین‌الملل کنونی را تک‌قطبی می‌داند و معتقد است نظام بین‌الملل تک‌قطبی **موقت** یا در **لحظه**<sup>۱</sup> نبوده و برای حداقل یک دهه تداوم دارد، زیرا به نظر او آمریکا در این دوران از تمام قدرتهای بزرگ دیگر برتر است و افزون بر این آمریکا تنها قدرت برجسته در تاریخ بین‌المللی با چیرگی قطعی در تمامی عوامل قدرت یعنی قدرت نظامی، اقتصادی، تکنولوژیک و ژئوپلیتیک محسوب می‌شود. همچنین از نظر **ولفورت** نظام تک‌قطبی جاری رو به صلح دارد؛ یعنی رقابت هژمونیک بر سر رهبری نظام بین‌الملل که یکی از منابع مهم کشمکش است، دیگر وجود ندارد. البته بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ آمریکا و تداوم آن به صورت بحران اقتصادی بین‌المللی در سال ۲۰۰۸ نشان داد این دیدگاه تا چه حد از واقعیت دور است.

اما ازسوی دیگر پژوهشگرانی هستند که این دیدگاه **ولفورت** را نقد کردند که اولین آن **ریچارد هاس**<sup>۲</sup>، رئیس شورای روابط خارجی آمریکا، بود. هاس در مقاله‌ای با عنوان «عصر بی‌قطبی: آنچه ایالات متحده برای تفوق خود انجام خواهد داد»<sup>۳</sup> در **مجله فارین افیرز** در سال ۲۰۰۸ اعلام کرد: **لحظه تک‌قطبی**<sup>۴</sup> آمریکا پایان یافته است؛ براساس این دیدگاه، نظام بین‌الملل در قرن بیست و یکم با تحولات و تغییرات گسترده‌ای مواجه شده چراکه قدرت در این قرن بیشتر به سمت توزیع تمایل دارد تا تمرکز. وی که نظام بین‌الملل کنونی را یک نظام بین‌الملل **بی‌قطب**<sup>۵</sup> می‌خواند، اعتقاد دارد یک جهان بی‌قطب نه تنها دربرگیرنده بازیگران متعدد است، بلکه شامل

1. Moment
2. Richard Haas
3. "The Age of Nonpolarity: What Will Follow U.S Dominance"
4. unipolar moment
5. nonpolarity

فقدان ساختار ثابت و قابل پیش‌بینی است. در چنین شرایطی نظام بین‌الملل متحول و متغیر خواهد بود و نظام بین‌المللی بی‌قطب به‌صورت نظام‌های بین‌المللی تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی یا ترکیبی عمل خواهد کرد (Haass, 2008: 44).

همچنین فرید زکریا،<sup>۱</sup> استاد دانشگاه ییل و عضو شورای روابط خارجی آمریکا، در کتابی با عنوان *جهان پس‌آمریکایی*،<sup>۲</sup> جهان جدیدی را تبیین کرد که توانسته تحولات جدید در قرن بیست‌ویکم را نشان دهد. زکریا که ساخت‌بندی این تحولات را با واژه جهان پس‌آمریکایی بیان می‌کند، معتقد است، جهان طی پانصد سال گذشته شاهد سه جابه‌جایی ساختاری در قدرت و توزیع آن در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوده است. اولین تحول در توزیع قدرت به قرن پازدهم بازمی‌گردد که گستره تغییرات آن تا قرن هجدهم طول کشید. این فراگرد قدرت، مدرنیته را در علوم و فناوری، تجارت و سرمایه داری به‌وجود آورد که درعین‌حال موجبات تسلط سیاسی غرب و تداوم آن شد. دومین تحول در سال‌های پایانی قرن هجدهم رخ داد و آن ظهور ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک قدرت جدید بین‌المللی بود. آمریکا طی سال‌های گذشته بر اقتصاد، سیاست، علوم و فرهنگ جهانی مسلط بوده و طی بیست سال گذشته این تفوق بر تاریخ مدرن را در اختیار داشته است. از دیدگاه فرید زکریا اینک ما در سومین دوره تحول در توزیع قدرت در عصر مدرن به سر می‌بریم (Zakaria, 2008: 9).

یکی از وجوه این دوران نوین، انتقال قدرت از دولت‌ها به بازیگران جدید است. این بازیگران جدید و در حال ظهور، طیفی از دولت‌ها و بازیگران غیردولتی را دربرمی‌گیرند. در جهان جدید، سلسله‌مراتب قدرت، تمرکزگرایی و نظارت ضعیف شده است. در چنین فضایی، قدرت دولت - ملت‌ها در جهات مختلف بازتوزیع شده است و از تأثیر سنتی قدرت ملی، چه از لحاظ اقتصادی و چه نظامی، کاسته شده است. نظام نوپدید بین‌المللی با نظام‌های پیشین خود کاملاً تفاوت دارد. یک‌صد سال پیش، نظامی چندقطبی وجود داشت که از سوی مجموعه‌ای از قدرت‌های اروپایی، با ائتلاف‌ها، رقابت‌ها و جنگ‌های دائمی جابه‌جا می‌شد. در پی پایان چنین نظامی، نظام دوقطبی دوران جنگ سرد فرارسید که از بسیاری جهات باثبات و درعین‌حال وجود دو ابرقدرت، با تقابل‌های منطقه‌ای

1. Fareed Zakaria  
2. post-american world



همراه بود. از منظر فرید زکریا «با پایان جنگ سرد ما با نوعی جهان آمریکایی روبه‌رو هستیم که در وضعیت تک‌قطبی اقتصاد جهانی و نظامی قرار دارد»؛ اما در سایر ابعاد - صنعتی، مالی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی - قدرت در حال بازتوزیع و فاصله گرفتن از تفوق آمریکایی است (زکریا، ۱۳۸۸: ۷).

البته چین از جمله کشورهایی است که در جهان پسا‌آمریکایی فرید زکریا حضور پررنگی دارد. در این مسیر ساموئل هانتینگتون، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد، نیز نظام بین‌الملل کنونی را تک - چندقطبی<sup>۱</sup> خواند که نشانگر حضور یک ابرقدرت یعنی آمریکا با چندین قدرت بزرگ دیگر است. او در سال ۱۹۹۹ در مقاله‌ای با عنوان «ابرقدرت تنها»<sup>۲</sup> اعلام کرد ما وارد یک نظام تک - چندقطبی شده‌ایم. مقصود هانتینگتون از نظام تک - چندقطبی، نظامی است با یک کشور برجسته که مشارکت آن به تنهایی برای حل مسائل بین‌المللی کافی نیست و به‌منظور رسیدن به اهداف نیازمند مشارکت دیگر قدرت هاست (حسینی اسفیدواجانی، ۱۳۸۵: ۱۲۵).

البته این رویکرد هانتینگتون اشاره به وضعیتی دارد که پیش از این ریچارد رزکرنس آن را یک نظام بین‌الملل دو - چندقطبی<sup>۳</sup> نامیده بود و در واقع تبیین وضعیتی دلخواه بود نه وضعیتی موجود. او وضعیت را با توجه به ویژگی‌های نظام دوقطبی و چندقطبی تبیین کرده بود که نمونه آن به بحران کوبا در سال ۱۹۶۲ بازمی‌گشت. در این سال دو ابرقدرت آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به این باور رسیدند که باید رفتار خود را محدود و کنترل کنند. از این رو در سال ۱۹۶۳ معاهده "منع آزمایش‌های اتمی" به امضا رسید. این دوره را پاره‌ای از پژوهشگران دو - چندمرکزی<sup>۴</sup> یا دو - چندقطبی می‌نامند. ولی این دو عنوان از نظر محتوایی نیز تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؛ برعکس نظام چندقطبی سنتی که قدرت‌ها کم‌وبیش می‌توانستند سمت‌گیری‌های سیاسی خود را با بیرون رفتن از یک اتحادیه و پیوستن به یک اتحادیه دیگر دگرگون سازند، در نظام دو - چندمرکزی چنین حالتی به‌سادگی رخ نمی‌دهد. در نظام دو - چندقطبی مراکز وابسته به سیاست خارجی یکی از دو ابرقدرت، متحد باقی می‌مانند، ولی گاهی در درون

1. uni-multipolar system
2. "The Lonely Superpower"
3. bi-multipolar
4. bi-polyCenterism

اتحادیه در برابر سلطه‌گری دیگران مقاومت می‌کنند یا برای حفظ منافع ملی خود به رقابت می‌پردازند (Rosecrance, 1969: 325-327).

این نمونه را می‌توان در فرانسه غرب مشاهده کرد. بنابراین در چنین نظامی: دو ابرقدرت با چند قدرت بزرگ وجود دارند و نظام باثبات و قواعد بازی محدود و روشن، خواهد بود. در چنین نظامی، به دلیل نبود عناصر آشوب‌ساز در نظام به شیوه گذشته، از قبیل، ایدئولوژی‌های بحران‌ساز و جاه‌طلبی رهبران و همچنین به دلیل کاهش گوناگونی‌ها در ارتباط با منابع موجود جهانی، از قبیل انرژی - نفت، میزان اختلالات و عناصر آشوب‌ساز در میان دولت‌ها به خصوص در دو سطح ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ، در کمترین حد خود بوده و با این شرایط، سازوکار تنظیم‌کننده نظام - در قالب وابستگی متقابل - توانایی غلبه بر اختلال‌آفرین‌های آن را دارد. که بر مبنای آن، استراتژی پیوند و خویش‌تننداری سیاسی، جایگزین استراتژی تحمیل و تقابل نظامی می‌شود (سازمند، ۱۳۹۰: ۲۶۷).

در چنین نظامی، سمت‌گیری رهبران و نخبگان اجرایی بر موضوعات و مسائل سیاسی - امنیتی منجر به ناخشنودی ابرقدرت‌ها از وضعیت نظام بین‌الملل و احساس عدم امنیت و در نهایت جنگ بین آنها، نمی‌شود. درحقیقت اگر سلسله‌مراتب روشنی در موضوعات دستور کار بین‌المللی وجود نداشته باشد، ترتیب موضوعات بر اساس مسائل داخلی و بین‌المللی ناشی از وابستگی متقابل - به خصوص در حوزه اقتصاد - تعیین می‌شود (Brzezinski, 2012: 98).

بنابراین، از پایان جنگ سرد تاکنون روابط دو کشور آمریکا و چین در قالب گونه‌ای پیچیده از همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک قرار داشته که البته تاکنون وجه همکاری آن چشمگیرتر بوده است. چینی‌ها با اتخاذ رویکرد "توسعه صلح‌آمیز" ظهور خود را تهدیدی برای امنیت صلح جهانی نمی‌دانند و با تغییرالگوی تعامل خود با آمریکا از - تعارض - به گونه پیچیده‌ای از رقابت و همکاری، ضمن کاهش فشارهای آن کشور، از قابلیت‌های گسترده ایالات متحده در جهت توسعه بهره‌های فراوانی برده‌اند.

در شرایط کنونی و با شکل‌گیری نظم بین‌الملل جدید، روابط آمریکا و چین روز به روز عمیق‌تر شده و به‌رغم چالش‌هایی، روند گسترش بسیار جدی است. در سال ۲۰۰۹، رؤسای جمهور آمریکا و چین - باراک اوباما و هو جین تائو، در حاشیه اجلاس سران ۲۰ کشور در لندن بیانیه‌ای منتشر کردند که در شناخت به هم

پیوستگی منافع چین و آمریکا حائز اهمیت است. در این بیانیه دو کشور از تصمیم خود به راه‌اندازی روابط استراتژیک و اقتصادی، سخن گفتند. در حوزه مناسبات اقتصادی، آمریکا و چین به تلاشی مشترک برای بازگشتن به بازارهای مالی جهانی و تأکید بر بسته‌های محرک اقتصاد به‌منظور کنترل بحران اقتصاد اشاره و چندین حوزه اقتصادی و تجاری را برای همکاری بیشتر مشخص کردند. اوباما نگرش مشخصی در مورد چین دارد. او معتقد است با افزایش قدرت جهانی چین، آمریکا باید همکاری توأم با رقابت با پکن را افزایش دهد و چین را در مسیر یک قدرت جهانی مسئولیت‌پذیر، سوق دهد. تأمین امنیت منطقه‌ای در آسیا و جهان، از دیدگاه اوباما، همکاری با چین را می‌طلبد بنابراین اوباما علاوه بر سازوکارهای دوجانبه در روابط استراتژیک خود با چین، مرحله جدیدی از تعاملات منطقه‌ای در شرق آسیا را در پیش گرفته که در آنها همکاری با چین جدی است. بر این اساس به نظر می‌رسد که برآیند تفکر استراتژیک آمریکا در عمل آن خواهد بود که چین یک شریک استراتژیک و نه یک دشمن برای ایالات متحده است.

رهبران چین نیز تداوم رشد اقتصادی خود را در گرو ثبات امنیت بین‌المللی و حفظ مناسبات گسترده اقتصادی با آمریکا می‌بینند. بازارهای تجاری و مالی آمریکا برای پکن، جزئی جدانشدنی از پیکره رشد اقتصادی چین محسوب می‌شوند. این همکاری روبه رشد البته با چالش‌هایی روبه‌روست. آمریکایی‌ها از نقض حقوق بشر چین انتقاد می‌کنند. آمریکا و چین موافقت کرده‌اند که گفت‌وگوهای حقوق بشری را از سرگیرند. چالش تایوان و دیدگاه‌های متفاوت بین آمریکا و چین را نیز باید مدنظر قرار داد، ولی مرزهای این بحران کم‌وبیش برای هر دو طرف مشخص است. چالش دیگر نگرش‌های اخطارگرایانه است. در واشنگتن برخی از خطر چین به‌ویژه افزایش ظرفیت نظامی آن سخن می‌گویند. در پکن، گروهی لزوم مهار تمایلات امپریالیستی آمریکا را مطرح می‌کنند، ولی در ورای این گرایش‌ها، روند همکاری بین آمریکا و چین در حال گسترش است. چین و آمریکا به‌رغم چالش‌ها و همراه با چالش‌ها، پیوسته منافع خود را در همکاری با یکدیگر در چارچوب وابستگی متقابل، پیوند زده‌اند و این پدیده در دوره اوباما شدت گرفته است. در همین راستا، اوباما معتقد است - رئیس‌جمهور آمریکا در ملاقات با هوجین‌تائو، رئیس‌جمهور چین، در سال ۲۰۰۹، در ارتباط با اهمیت روابط استراتژیک میان آمریکا - چین و آینده نظام جهانی - روابط

آمریکا و چین قرن بیست و یکم را شکل خواهد داد و آن را تبدیل به بزرگ‌ترین رابطه دوجانبه در جهان می‌کند (Indyk, Lieberthal and Hanlon, 2012: 66). همان‌گونه که اشاره شد، در وضعیت کنونی و احتمالاً تا آینده‌ای نزدیک، روابط دو کشور در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک تحول خواهد یافت. به‌طبع اقتصاد، بنیان همکاری‌های دو کشور را شکل می‌دهد. سرعت تعاملات اقتصادی و تجاری دو کشور به‌اندازه‌ای بوده که وابستگی متقابل میان دو کشور شکل گرفته به این معنا که دو کشور را درهم‌تنیده و در واقع دارای سرنوشت مشترک دانسته است. با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان گفت تحولات اخیر در روابط آمریکا - چین، در تداوم الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک میان دو کشور بوده است. در این تحولات از یک سو وابستگی متقابل اقتصادی دو کشور ژرف‌تر شده و حجم مبادلات دوجانبه به‌سرعت در حال افزایش است و از سوی دیگر رقابت استراتژیک دو کشور نیز تداوم یافته و در دوران اوباما در حوزه‌هایی نیز تشدید شده است.

### نتیجه‌گیری

روابط استراتژیک آمریکا و چین در دوران پسا - جنگ سرد می‌تواند حرکت به سمت نظامی جهانی با شکل و مختصات ۲+۴ - آمریکا و چین به‌عنوان دو ابرقدرت و اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند به‌عنوان چهار قدرت بزرگ - باشد. با این شرایط، روابط استراتژیک و در حال گسترش آمریکا و چین در قالب وابستگی متقابل اقتصادی و نظم دو - چندقطبی در شکل‌دهی و تعادل بخشی به این نظم نوین، بیشترین نقش‌آفرینی را خواهد داشت. بنابراین، با چنین ساختاری، می‌توان به این نتیجه رسید که:

الف) دو ابرقدرت آمریکا و چین با چند قدرت بزرگ اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه و هند ائتلاف می‌کنند و نظام باثبات و قواعد بازی محدود و روشن، خواهد بود.

ب) از پایان جنگ سرد تاکنون روابط دو کشور در قالب گونه‌ای پیچیده از همکاری و رقابت استراتژیک قرار داشته است که آن را می‌توان در قالب الگوی همکاری اقتصادی و رقابت استراتژیک نظریه‌پردازی و مفهوم‌بندی کرد. در قالب این الگو، دو کشور در حوزه‌های وسیعی با محوریت اقتصاد وارد همکاری، در حوزه‌های مهم دیگر از قبیل امنیت بین‌الملل وارد رقابت و در حوزه تأمین امنیت انرژی نیز از رویکردی مبتنی بر همکاری و رقابت توأمان پیروی می‌کنند. این الگو

در دوران پسا - جنگ سرد، همچنان بر روابط دو کشور در حوزه‌های موضوعی مختلف در چارچوب وابستگی متقابل حاکم بوده است (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۰). در همین چارچوب، مهم‌ترین مؤلفه‌های استراتژیک آمریکا در قبال چین عبارت است از:

۱. جلوگیری از گسترش نفوذ همه‌جانبه و فراگیر چین در منطقه آسیا - پاسیفیک، رهبران ایالات متحده با تأکید بر تعامل با چین در منطقه آسیا - پاسیفیک در تلاش‌اند تا روابط با چین را بر مبنای تعامل بر پهنه پاسیفیک توسعه بخشند. در این راستا، سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه آسیا - پاسیفیک مبتنی بر پیوندهای امنیتی دوجانبه سخت و روابط اقتصادی چندجانبه نرم است. در این سیاست، مجموعه‌ای از چانه‌زنی‌های سیاسی میان ایالات متحده و کشورهای منطقه شکل گرفته است. آنچه هم‌اکنون در کانون نگرانی‌های ایالات متحده در مورد ساختار در حال پیدایش منطقه جغرافیایی آسیا - پاسیفیک قرار دارد، نفوذ روزافزون چین است و در صورت تسلط چین بر نهادهای منطقه‌ای شرق آسیا این خطر وجود دارد که این کشور آنها را در مسیری قرار دهد که با منافع ایالات متحده منطبق نباشد (Chachavalpongpun, 2012: 85). از نظر زیگنیو برژینسکی، مشکل سیاست خارجی ایالات متحده در آسیا - پاسیفیک، چگونگی پرداختن به ملی‌گرایی چین بدون شعله‌ور ساختن آن، همچنین قاطعیت در صورت تهدیدآمیز شدن این ملی‌گرایی است (Gill, Oresman and Brzezinski, 2012: 67).

۲. تمرکز بر ایجاد اعتماد متقابل در روابط دو جانبه، از منظر مقامات ایالات متحده دو کشور علی‌رغم اختلافاتی که در حوزه مسائل امنیتی با یکدیگر دارند، در حوزه‌های وسیعی با یکدیگر همکاری می‌کنند و همین امر می‌تواند زمینه را برای اعتماد متقابل فراهم آورد؛

۳. مشارکت فعال چین در چالش‌های مشترک بین‌المللی از قبیل: رکود اقتصاد جهانی - اشاعه تسلیحات هسته‌ای - تروریسم و دزدی دریایی؛

۴. تقویت همکاری‌ها در زمینه امنیت انرژی؛

۵. مدیریت چرخه‌های کلان مالی و اقتصادی، توسعه سرمایه انسانی و منافع متقابل تجاری (Brzezinski, 2012: 98).

مهم‌ترین مؤلفه‌های استراتژیک چین در نظام بین‌الملل پسا - جنگ سرد عبارت‌اند از: گسترش همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه در مناسبات منطقه‌ای و جهانی در قالب هویت صلح و توسعه؛ عملکرد دستگاه سیاست خارجی چین در

سال‌های اخیر به‌گونه‌ای بوده است که اکنون تصویری مسالمت‌جویانه و متفاوت با گذشته از این کشور در ذهن سایر بازیگران شکل گرفته و تقریباً در همه کشورها از چین به‌عنوان کشوری دارای سیاست خارجی تعامل‌محور و صلح‌جو و در نهایت مسئولیت‌پذیر و امن یاد می‌شود. در شرایط کنونی، سیاست خارجی پکن علاوه بر حفظ امنیت و تداوم روابط مسالمت‌آمیز، دستور کار جدیدی را به‌ویژه از سال ۲۰۰۱ به بعد برای خود تعریف کرد و آن تبدیل تعداد هرچه بیشتری از کشورها، به‌ویژه همسایگان، به شرکای آینده چین بود. در این راستا، در کنگره شانزدهم حزب در سال ۲۰۰۱، نمایندگان حزب از دولت خواستند به دنبال سیاستی باشند تا کشورهای همسایه به شرکای چین تبدیل شوند. در حقیقت، نسل چهارم نخبگان چین به رهبری هوجین تائو، با اهمیت دادن به روابط سازنده با همسایگان، روابط خود را به‌گونه‌ای حساب شده با تمامی آنها توسعه بخشید (Zhu, 2010: 217).

به این ترتیب، روابط چین با کشورهای شمال شرقی آسیا - کره جنوبی و ژاپن، رابطه چین با کشورهای شمال شرقی آسیا نیز در سال‌های اخیر و در پرتو سیاست خارجی مسالمت‌آمیز و مداراکننده آن کشور، به‌طور چشمگیری بهبود یافته است. همکاری چین با ژاپن و کره جنوبی سبب شده آرامش، پیشرفت و رفاه در آن منطقه گسترش یابد. در واقع، رهبران چین این نکته پراهمیت را همواره مدنظر داشته‌اند که فقط با در پیش گرفتن سیاست رابطه نزدیک با همسایگان و در نظر گرفتن منافع جمعی کشورهای همسایه قادرند در قالب وابستگی متقابل اقتصادی به منافع و اهداف سیاسی، اقتصادی و استراتژیک دست یابند.

## منابع

جمعی از نویسندگان (۱۳۷۵). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه: وحید بزرگی، تهران، ماجد.

حسینی اسفیدواجانی، سیدمهدی (۱۳۸۵). «سیاست خارجی ایران و نظام بین‌الملل کنونی»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش. ۲۲۴.

زکریا، فرید (۱۳۸۸). *جهان پس از آمریکا*، ترجمه: احمد عزیزی، تهران، هرمس.

سازمند، بهاره (۱۳۹۰). *سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ*، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

سلیمی، حسین (۱۳۸۴). *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن*، تهران، سمت.

شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۰). «تحولات اخیر در روابط آمریکا و چین»، *مرکز تحقیقات استراتژیک*، ش. ۳۵۹.

نای، جوزف و رابرت اکهان (۱۳۸۳). «قدرت و وابستگی متقابل در عصر اطلاعات»، ترجمه: مهدی محسنی، ماهنامه *کنابداری و اطلاع‌رسانی*، دوره هفتم، ش. ۲.

Beech, Hannah (2012). "Did America Bond with China's Heir Apparent, Vice President Xi Jinping?", Read more: <http://world.time.com/2012/02/17/did-america-bond-with-chinas-heir-apparent-vice-president-xi-jinping/#ixzz2KaXj4S6N>.

Beth Nikitin, Mary, Emma Chanlett-Avery and Mark Manyin (2010). "Implementation of U.N. Security Council Resolution 1874", CRS memo release by Senate Foreign Relations Committee, Washington D.C.

Bureau of Economic Analysis (2011). "Balance of Payments and Direct Investment Position Data", <http://bea.gov/iTable.cfm?ReqID=2&step=1>.

Brzezinski, Zbigniew (2012). *Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power*, Basic Books.

Chachavalpongpan, Pavin (2012). *ASEAN-U.S. Relations: What Are the Talking Points?*, Singapore: Institute of Southeast Asian Studies.

Dutton, Peter (2010). *Military Activities in the EEZ: A U.S.-China Dialogue on Security and International Law in the Maritime Commons*, China Maritime Studies Institute U.S. Naval War College, Newport, Rhode Island.

Gill, Bates, Mathew Oresman and Zbigniew Brzezinski (2012). *China's New Journey to the West: China's Emergence in Central Asia and Implications for U.S. Interest*, The CSIS Press: Center for Strategic and International Studies 2003, and Zbigniew Brzezinski, *Strategic Vision: America and the Crisis of Global Power*, Basic Books.

Haass, Richard N. (2008). "The Age of Nonpolarity: What will Follow U.S. Dominance", *Foreign Affairs*, Vol. 87, No. 3.

Indyk, Martin, Kenneth Lieberthal and Micheal Hanlon (2012). *Bending History: Barak Obama 's Foreign Policy*, Washington D.C.: Brookings Institution Press.

International Monetary Fund (2012). World Economic Outlook Update, p. 2, Readmore: <http://www.imf.org/external/pubs/ft/weo/2012/update>

/01/pdf/ 0112.pdf.

Keohane (1984). *After hegemony: Cooperation and discord in the world political economy* Princeton, Princeton University Press, N.J.

Keohane and Nye (1977). *Power & Interdependence*, (4<sup>th</sup> Edition), Longman Classics in Political Science.

Kissinger, Henry A. (2012). "The Future of U.S.-Chinese Relations: Conflict Is a Choice, Not a Necessity", *Foreign Affairs*.

Lawrence, Susan V. and David MacDonald (2012). "U.S.-China Relations: Policy Issues", *Congressional Research Service*.

Office of the Secretary of Defense (2011). "Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2011".

Office of the Secretary of Defense (2012). "Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2012".

Perlez, Jane (2012). "North Korea Tests the Patience of its Closest Ally", *The New York Times*.

Ring, Andrew H. (2012). *A U.S. South China Sea Perspective: Just Over the Horizon*, Weatherhead Center for International Affairs: Harvard University.

Rosecrance, Richard N. (1969). "Bipolarity, Multipolarity and the Future", In James N. Rosenau (ed.). *International Politics and Foreign Policy: A Reader in Research and Theory*, New York: The Free Press.

Sutter, Robert (2010). *U.S.-Chinese Relations: Perilous Past, Pragmatic Present*, New York: Rowman & Littlefield.

U.S. Department of The Treasury (2011). *The 2011 U.S.-China Strategic and Economic Dialogue U.S. Fact Sheet Economic Track*.

U.S. Department of the Treasury (2012). "Treasury Sanctions Kunlun Bank in China and Elaf Bank in Iraq for Business with Designated Iranian Banks", Press Release.

Wortzel, Larry (2010). *China's Approach to Cyber Operations: Implications for the United States*, Rayburn House office Building.

Xiaoning, Ahang (2012). "Japanese Side Argues U.S-Japan Security Treaty Applicable to Diaoyu Islands; Chinese Side Expresses Grave Concern and Firm Opposition," *China News Service*.

Zakaria, Fareed (2008). "The Post-American World", New York: Norton Company.

Zhao, Suisheng (2008). *China and the United States: cooperation and competition in northeast Asia*, Palgrave Macmillan.

Zhu, Zhiquan (2006). *US-China Relations in the 21<sup>st</sup> Century*, Routledge press.

\_\_\_\_\_(2010). *China's New Diplomacy: Rationale, Strategies and Significance*, Ashgate.